

## مفهوم ادبیات جهان

نوشته دکتر فرانسوا یوست

استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه ایلی نوی - آمریکا

ترجمه دکتر علی رضا انوشیروانی

استادیار ادبیات تطبیقی دانشگاه شیراز

### چکیده

در مقاله حاضر، ابعاد مختلف مفهوم ادبیات جهان بررسی می‌شود. ادبیات جهان، رابطه تنگاتنگی با ادبیات تطبیقی دارد و در واقع، مواد خام مطالعات پژوهشگر ادبیات تطبیقی را تشکیل می‌دهد. گوته - اندیشمند و نویسنده شهیر آلمانی - اولین کسی است که اصطلاح ادبیات جهان را در محافل ادبی مطرح و دیگران را به خواندن آن ترغیب کرد. به اعتقاد گوته، ادبیات، حد و مرز جغرافیایی ندارد و دوستدار و پژوهشگر ادبیات، کتاب‌های مورد علاقه خود را براساس معیارهای زیبایی‌شناسانه انتخاب می‌کند. به همین دلیل، نقد ادبی نیز بین‌المللی شده است و بهترین منتقدان ادبیات ملی لزوماً منتقدان وطنی نیستند. نویسنده، سپس، به تخصص‌گرایی افراطی در مطالعات ادبی اشاره می‌کند و آن را مانعی در راه فهم کلیت و اس و اساس دانش ادبی برمی‌شمارد. فهم درست و دقیق مفهوم ادبیات جهان، پیش‌نیاز ورود به مباحث نظری ادبیات تطبیقی است. کلیدواژه‌ها: ادبیات جهان، ادبیات تطبیقی، ادبیات ملی، گوته.

در کشورهای غربی، دیدگاه‌ها و گرایش‌های فرهنگی و روشنفکرانه را نویسندگان و

اندیشمندان برجسته گسترش داده‌اند. در دوره مدرن، یوهان ولفگانگ فون گوته<sup>۱</sup>، یکی از برجسته‌ترین و متنفذترین شخصیت‌ها است. این چهره برجسته ادبیات آلمان نه تنها با سایر ادبیات اروپا به خصوص فرانسه، انگلیس و ایتالیا آشنا بود، بلکه دانش خود را در زمینه فرهنگ‌های شرقی توسعه داد. دیوان غربی - شرقی<sup>۲</sup> (۱۸۱۹) و زمان و فصول چینی - آلمانی<sup>۳</sup> (۱۸۳۰) او تلاش‌های بی‌نظیری در پیوند تمدن‌هایی هستند که در نگاه اول به نظر می‌رسد اشتراکات زیادی با هم ندارند. به عقیده او، «شرق و غرب دیگر نمی‌توانند از هم جدا باشند»<sup>۴</sup>. (۱) تصادفی نیست که گوته اولین اندیشمندی بود که اصطلاح «ادبیات جهان»<sup>۵</sup> را وضع کرد.<sup>(۲)</sup>

ابتکار گوته در تأکید او بر «ادبیات جهان» به‌مثابه مفهوم دانش ادبی بود. در همان زمان، نسل معاصر او، نظریه «ادبیات اروپا» را مطرح ساخت؛ نظریه‌ای که در میان منتقدان اوایل قرن نوزدهم بسیار رایج بود. به‌عنوان مثال، وقتی جوزپه مارتزینی<sup>۶</sup> (۱۸۰۵-۱۸۷۳) در مقاله خود با عنوان «ادبیات اروپا» (۱۸۲۹) از انسجام و وحدت ادبیات اروپا صحبت می‌کند، بیشتر حالت احساسی دارد تا نوگرایی. او با فضای زمانه خود همراه می‌شود و مفهوم این مطالعات را از ادبیات به سیاست می‌کشاند: «تاریخ انفرادی ملیت‌ها رو به پایان است و ادبیات اروپا در آستانه ظهور است»<sup>(۳)</sup>. سخن مارتزینی، تأییدی بر این نکته است که تاریخ‌نگاری، متأثر از تحولی است که در ادبیات به وجود آمده است. به عبارتی دیگر، برای او ادبیات جهان و تاریخ جهان<sup>۷</sup> مفاهیم مشابهی هستند.

هالام<sup>۸</sup>، که درباره ادبیات اروپا مطالبی نگاشته است، نه تنها اثر معروف خود تاریخ مشروطه انگلستان<sup>۹</sup> (۱۸۲۷) را منتشر کرد، بلکه - به‌منظور ارائه زمینه‌ای تطبیقی - اثر

- 
- |   |                                |
|---|--------------------------------|
| 1. Johann Wolfgang von Goethe                             | 2. <i>West-östlicher Divan</i> |
| 3. <i>Chinesisch-Deutsche Jahres und Tageszeiten</i>      |                                |
| 4. <i>Orient and Occident sind nicht mehr zu trennen.</i> |                                |
| 5. <i>Weltliteratur</i>                                   | 6. Giuseppe Mazzini            |
| 7. <i>Weltgeschichte</i>                                  | 8. Hallam                      |
| 9. <i>Constitutional History of England</i>               |                                |

دیگری با نام دورنمای وضعیت اروپا در قرون وسطا<sup>۱</sup> (۱۸۱۸) را نیز چاپ کرد. تاریخ‌نگار و پژوهشگر ادبیات تطبیقی در این وجه با هم مشترک‌اند؛ طی صدوپنجاه سال گذشته، زمینه‌های پژوهشی هر دو به سمت رشته‌های انسانی تغییر جهت داده‌اند. موارد شایان ذکر عبارت‌اند از: تأملاتی درباره تاریخ جهان<sup>۲</sup> (۱۹۵۵) اثر جاکوب بوركهارد<sup>۳</sup>، افول غرب<sup>۴</sup> (۱۹۱۸-۱۹۲۲) اثر اسوالد اسپنگلر<sup>۵</sup>، مطالعه تاریخ<sup>۶</sup> (۱۹۵۴-۱۹۶۴) اثر آرنلند جی. توینبی<sup>۷</sup> و شکل‌گیری اروپا<sup>۸</sup> اثر گونزاگ دُ رینولد<sup>۹</sup>. این اتحاد میان اروپایی‌ها در سراسر قاره به‌وضوح محسوس بود. وقتی سلاح‌های واترلو به خاموشی گرایید، صفحه بزرگ شطرنج که بر روی آن صحنه‌های جنگ متعددی رخ داده بود، نماد اشتراک معنوی بین ملت‌ها شد.

تحت رهبری امپراتور روسی، الکساندر اول<sup>۱۰</sup>، و حمایت اتحاد مقدس<sup>۱۱</sup>، اروپا در آستانه تبدیل به ایالات متحده دنیای قدیم قرار گرفت؛ اتحادیه‌ای که باوجود تمامی تفاوت‌های ظاهری، سنت ادبی مشترکی داشت. این امر حقیقت داشت که ادبیات ملی کشورهای غربی، نه تنها، به درجات مختلف، در عهد عتیق ریشه داشت، بلکه در طول دوران گسترش خود، تبادلات مستمری بین آنها وجود داشته است. برخی آثار مثل فیامتا<sup>۱۲</sup> و لازاریلو دُ تورمی<sup>۱۳</sup>، و نویسندگان توانمندی همچون پترارک<sup>۱۴</sup> و سروانتس<sup>۱۵</sup>، تاسو<sup>۱۶</sup> و لوپ دُ وگا<sup>۱۷</sup>، آریستو<sup>۱۸</sup> و کالدرون<sup>۱۹</sup>، با اقبال عمومی در فراسوی کوه‌های پیرینه و آلپ روبه‌رو شدند.

1. *The View of the State of Europe during the Middle Ages*

2. *Weltgeschichtliche Betrachtungen*

4. *The Decline of the West*

6. *A Study of History*

8. *La Formation de l'Europe*

10. Alexander I

12. *Fiammetta*

14. Petrarch

16. Tasso

18. Ariosto

3. Jacob Burckhardt

5. Oswald Spengler

7. Arnold J. Toynbee

9. Gonzague de Reynold

11. Holy Alliance

13. *Lazarillo de Tormes*

15. Cervantes

17. Lope de Vega

19. Calderon

از زمان رنسانس، تعداد زیادی از کتاب‌های اسپانیایی و ایتالیایی به صورت ترجمه یا اقتباس در اروپای مرکزی و شمالی در دسترس بودند و - علاوه بر ادبیات کلاسیک - جزو مجموعه آثاری بودند که مطالعه آنها به افراد فرهیخته توصیه می‌شد. طی قرن هفدهم، کتاب‌های فرانسوی بیشتری نسبت به گذشته از دریای شمال و رودخانه راین عبور کردند. در قرن هجدهم، آثار بزرگ انگلیسی به قاره اروپا راه یافتند؛ و در بیست و پنج سال پایانی این قرن، تعدادی از نویسندگان ممتاز آلمانی، خوانندگان اروپایی داشتند. در پایان جنگ‌های ناپلئون، آثار ادبی روسی برای نخستین بار به غرب رسیدند، در حالی که آثار اسکاندیناویایی به جنوب راه یافتند.

در این برهه بود که گوته، در گفت‌وگویی در ۳۱ ژانویه ۱۸۲۷، با اکرمان<sup>۱</sup> - دوست و منشی‌اش - به جای صحبت درباره ادبیات اروپا، اصطلاح جادویی «ادبیات جهان» را به زبان می‌آورد. آنچه او در نظر داشت، در متن و زمینه خود واضح و قابل درک بود. او از اندیشه‌های ادبی محلی و بومی فریدریک ماتیسون<sup>۲</sup> شاعر (۱۷۶۱-۱۸۳۱) - که خود را تنها برگزیده یا محبوب الهه‌های هنر می‌دانست - انتقاد می‌کرد. از همه اینها گذشته، گوته اشاره می‌کند در زمانی که آلمانی‌ها هنوز در جنگل زندگی می‌کردند، چینی‌ها رمان می‌نوشتند. او بر این عقیده بود که نباید خود را به دایره زبانی خاص یا منطقه منفکی از کره زمین محدود کرد. به همین دلیل بود که می‌گفت:

من دوست دارم که به سایر ملل نگاهی داشته باشم؛ و توصیه می‌کنم دیگران هم این کار را بکنند. امروزه ادبیات ملی، مفهوم چندانی ندارد؛ عصر ادبیات جهانی آغاز شده است، و هر کسی باید برای سرعت بخشیدن به تحقق آن، سهم خویش را ادا کند. (۴)

گوته بحث خود را ادامه داد. وی معتقد بود که ادبیات پدیده‌ای جهانی است تا ملی؛ پس چرا آلمانی‌های علاقه‌مند به ادبیات باید صرفاً آثار ادبی آلمانی را بخوانند، یا بریتانیایی‌ها فقط آثار بریتانیایی؟ البته نوعی التقاط و تلفیق شایسته جای خود را دارد. هر

1. Eckermann

2. Friedrich Matthisson

کس می‌تواند دانش ادبی خود را از میان آثاری که در دسترس او است، انتخاب کند و این آثار ضرورتاً آثار هموطنانش نخواهند بود. ملاک او برای این انتخاب، معیارهای زیبایی‌شناسانه خواهد بود نه ملاحظات میهن‌پرستانه. ادبیات جهان، بیش از هر چیز، مجموعه‌ای از آثار ارزشمند است، کتابخانه‌ای از شاهکارهای ادبیات جهان: این هسته اصلی ادبیات جهان است.<sup>(۵)</sup>

معنای دیگری، شش ماه بعد از اینکه گوته از این اصطلاح نام برد، مطرح شد. این بار موضوع صحبت، تامس کارلایل<sup>۱</sup> بود؛ کسی که نه تنها در سال ۱۸۲۵ زندگی‌نامه معروف شیلر<sup>۲</sup> را چاپ کرده بود، بلکه یک سال قبل از آن، رمان *آموختن ویلهلم مایستر*<sup>۳</sup> (۱۷۹۶-۱۷۵۹) را ترجمه کرده بود.

گوته به اکرمان چنین می‌نویسد:

خیلی باشکوه است که ما حالا، به واسطه روابط و تعاملات یویا بین فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها، به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم یکدیگر را اصلاح کنیم. این بزرگ‌ترین مزیتی است که از ادبیات جهان به دست آمده است و همچنان ادامه خواهد یافت.<sup>(۶)</sup>

به تبع این آمیزش ادبی، نقد ادبی نیز بین‌المللی شده است. گوته از این هم فراتر رفت و ادعا کرد که منتقدان خارجی، بهترین‌ها هستند، او چطورانه بر این باور بود که قضاوت کارلایل در مورد شیلر، از خود آلمانی‌ها دقیق‌تر بوده است؛ و آلمانی‌ها در ارزیابی شکسپیر و بایرن، جایگاه والاتری داشته‌اند.

هیچ‌یک از این دو گفته گوته، نشانه‌ای از ظهور ادبیات تطبیقی به‌عنوان شاخه‌ای از مطالعات و تحقیقات ادبی نیست: اول آنکه همیشه ضرورت مقایسه دو اثر متفاوت به صورت مستقیم و شفاف بیان نمی‌شود؛ دوم آنکه باید به خاطر داشت که گوته هیچ‌گاه مبدع شیوه جدیدی در نقد ادبی نبود<sup>(۷)</sup>. البته چون منتقدان خارجی مستقیماً «درگیر» یا

1. Thomas Carlyle

2. Schiller

3. *Wilhelm Meisters Lehrjahre*

در این رمان، ویلهلم مایستر - قهرمان داستان - به نوعی خودشناسی و درک از زندگی می‌رسد. (مترجم)

«در قید و بند» و یا «متعهد» به مسئله خاصی نیستند، گاهی می‌توانند به نظریات معتبرتری در مقایسه با منتقدان داخلی دست یابند؛ اما علی‌رغم نمونه‌های فراوان، این عقیده را نمی‌توان به‌عنوان یک قانون قطعی مطرح کرد.

آبِ دسفونتین<sup>۱</sup>، در ترجمه‌اش از جوزف آندروز<sup>۲</sup>، نقدهایی بر فیلدینگ<sup>۳</sup>، گری<sup>۴</sup> و ریچاردسون<sup>۵</sup> نوشت که در لندن نظیر نداشت. سوینبرن<sup>۶</sup> بهترین تحلیل‌ها را بر اثر ویکتور هوگو<sup>۷</sup> نوشت. به هر حال، این بدان معنی نیست که انگلیسی‌ها بهترین داوران بودلز<sup>۸</sup>، یا فرانسوی‌ها بهترین منتقدان تامس مان<sup>۹</sup>، یا آلمانی‌ها بهترین تحلیلگران آثار برنارد شاو<sup>۱۰</sup> هستند. این نویسندگان در کشورهای خودشان بهتر درک شده‌اند. از طرف دیگر، میهن‌پرستی متعصبانه<sup>۱۱</sup> ممکن است به‌گونه‌نظری یا داوری‌های یک‌جانبه منتهی شود، یا موجبات بی‌اعتنایی به آثار خارجی را فراهم سازد؛ دیدگاهی که موجب محروم‌شدن منتقد از اساسی‌ترین اصول نقد می‌شود.

ژید<sup>۱۲</sup> تعریف می‌کند که وقتی به ژول رنار<sup>۱۳</sup> (۱۸۶۳-۱۹۱۰) - رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی - اصرار کردند آن‌کارینا<sup>۱۴</sup>ی تولستوی را بخواند، او از این کار، به‌دلیل اینکه «اثری که منشأی فرانسوی نداشته باشد، مورد علاقه او نیست»<sup>(۸)</sup>، امتناع کرد. البته نقدهای غرض‌ورزانه و جهت‌دار را همان‌گونه که منتقدان خارجی ارائه کردند، منتقدان داخلی نیز انجام دادند. کتاب از آلمان<sup>۱۵</sup> مادام دُاستال<sup>۱۶</sup> [نویسنده فرانسوی] از جهات مختلفی ستایش آلمان است، و کتاب مکتب رمانتیسیم<sup>۱۷</sup> هاینه<sup>۱۸</sup> [شاعر آلمانی] حمله‌ای علیه رمانتیک‌گرایی ادبیات آلمانی است. هر دو کتاب به‌طور یکسان

1. Abbé Desfontains

2. Joseph Andrews

3. Fielding

4. Gray

5. Richardson

6. Swinburne

7. Victor Hugo

8. Baudlaire

9. Thomas Mann

10. Bernard Shaw

11. chauvinism

12. Gide

13. Jules Renard

14. Anna Karenina

15. De l'Allemagne

16. Madame de Stäl

17. Romantische Schule

18. Heine

غرض‌ورزانه هستند. تنها یک هیئت داوری بی‌طرف – خواه ملی، خواه بیگانه – صلاحیت دارد قضاوتی را که مقبول نظر عموم و بین‌الملل افتد، ارائه دهد.

نظر گوته را از قبل کسانی چون شافتسبری<sup>۱</sup>، ولتر<sup>۲</sup> و لسینگ<sup>۳</sup> – که همواره در حوزه کنکاش‌های نقد ادبی خود، آثاری از زبان‌های مختلف را می‌گنجاندند – محقق کرده بودند؛ و بدین طریق، اساس شکل گرفتن ادبیات جهان را که ممکن بود بعدها بنیان نهاده شود، بنا نهادند. در این چهارچوب، گوته بیشتر نقش میانجی را بازی می‌کرد تا خالق مفهوم. به هر حال، او از نخستین کسانی، هرچند نه اولین آنها، بود که این مفهوم را به‌طور نسبی برای همه ادبیات کره زمین به کار برد و اصطلاح مناسب «ادبیات جهان» را وضع کرد. هیچ‌کس در پذیرفتن این اصل افتخارآمیز تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

تحت چنین حمایت درخشانی، تبلیغ برای ادبیات جهان بسیار مؤثر بود. با این حال، این گرایش عمومی به سوی تعاملات ادبی در تقابلی شگفت با علاقه به فروپاشی – یا به بیانی دیگر، محدود کردن فرهنگ – همراه بود که همزمان به پا خاسته بود. وفور آثار ادبی که در طول قرن نوزدهم در دسترس تازه‌کارهای ادبیات قرار گرفته بود، واکنش پیش‌بینی‌نشده‌ای را در میان فرهیختگان برانگیخت. به سبب حجم بالای آثار منتشرشده، هرگونه تلاش در جهت توضیح و تشریح همه اجزای بیکره ادبی امکان‌پذیر نبود و لذا اهل ادب نیروی خود را حول تفسیر همه‌جانبه چند اثر محدود کردند. این طرز تفکر، از تأثیرات جانبی آرمان فردگرایانه رمانتیک بود. اندکی پس از آنکه گوته به ویژگی جهانی ادبیات اشاره کرد، نقد مدرن – که نه تنها بر ارتباط بین ادبیات ملل مختلف، بلکه بر منشأ، منابع و ارزش‌های ذاتی آثار تمرکز دارد – متولد شد<sup>(۹)</sup>. این نوع نقد بلافاصله تا حد زیادی تخصصی شد؛ هرچند که تخصصی شدن افراطی دقیقاً همان چیزی است که ادبیات جهان می‌کوشد با آن مقابله کند. به نظر می‌رسد دنیای متمدن و طبیعت در یک لحظه هم زهر و هم پادزهرشان را تولید می‌کنند.

1. Shaftesbury

2. Voltaire

3. Lessing

پیش از این، داستایفسکی<sup>۱</sup> به رنج‌هایی که فرهنگ ناب از تخصص‌گرایی افراطی می‌برد، اشاره می‌کند: «اکثر متخصصان ما اساساً خوب تعلیم نیافته‌اند... آنها چه کار ارزشمندی برای بشریت می‌توانند انجام دهند؟»<sup>(۱\*)</sup>. این وضعیت آزاردهنده در طول صدسال گذشته بهبود یافته است؛ هرچند که هنوز خود را در پژوهش‌ها و ساختار کلی بسیاری از دانشگاه‌ها نمایان می‌سازد، جایی که بررسی یک قرن ادبیات ملی و تاریخ آن برای پرکردن ظرفیت فکری و علمی یک استاد دانشگاه کافی است. در این زمینه، تخصص دانته، شکسپیر، سروانتس یا روسو هنوز الگوی رایج است؛ گرچه اغلب این نویسندگان در زمینه فرهنگی گسترده‌تری بررسی می‌شوند.

آنهایی که خود را وقف تخصص کرده‌اند، البته بهانه‌ای، هرچند سفسطه‌آمیز، دارند: امروزه هیچ ذهنی نمی‌تواند انبوه عظیمی از آثار، داده‌ها و یافته‌ها، فرضیه‌ها و اختراعاتی را که لشکری از دانشمندان و متفکران تولید کرده‌اند و در هزاران کتابخانه دنیا نگهداری می‌شوند، جذب کند.

بر یک محقق عمومی در ادبیات، یعنی پژوهشگر ادبیات تطبیقی، فرض است که بداند چرا بانوان انگلیسی از خواندن رمان‌های اواخر قرن هجدهم غش می‌کردند. یک پزشک عمومی امروزه ممکن است بیماران خود را با توضیحات حرفه‌ای تسکین دهد که خطری که خوانندگان احساساتی جنس لطیف را در گذشته تهدید می‌کرد، در قرن بیستم برطرف شده است.

ورطه عظیمی، علوم طبیعی را از علوم انسانی جدا می‌سازد. یک پزشک همیشه به هیپوکراتس<sup>۲</sup> احترام می‌گذارد؛ اهل ادب همیشه آثار هومر را خواهند خواند، چرا که هومر اندیشمندی است که آثارش تا فرهنگ باقی است اعتبار خود را حفظ خواهد کرد. نبوغ هیپوکراتس از او پیشگامی بزرگ ساخت (در تاریخ بشریت، این نقش هر دانشمندی است)؛ و بدین سان، او نماینده مرحله‌ای از پیشرفت علم پزشکی است که مدت‌ها از آن گذشته است. هومر نه تنها الهام‌بخش نسل‌هایی از شاعران و مطالعات ادبی بوده، بلکه

1. Dostoevski

2. Hippocrates



هنوز هم خمیرمایه فرهنگی تأثیرگذاری است. از هیپوکراتس فقط خاطره‌ای توأم با احترام داریم، احتمالاً با نمادی از مجسمه نیم تنه‌اش در ورودی بیمارستان. آنچه از اثر این پزشک یونانی برجای مانده است، ربط چندان خاصی به علم پزشکی ندارد و بیشتر به تاریخ تمدن عمومی مربوط است. برعکس، آنچه از هومر برجای مانده، ادبیات است. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا هنوز در چنین شرایطی امکان تحصیل فرهنگ عمومی وجود دارد. یکصدوپنجاه سال پیش، «فهرست مطالعات» یک فرد فرهیخته در مقایسه با امروز خیلی مختصرتر بود. لویی دُ بونال<sup>۱</sup> – مورخ و سیاستمدار فرانسوی – در مقاله‌ای با عنوان «کثرت و تنوع کتاب‌ها» (۱۸۱۱) اظهار می‌دارد که «دوران بزرگ»<sup>۲</sup> چیزی بیشتر از دوپست اثر ادبی که ارزش خواندن داشته باشند، برای آیندگان باقی نگذاشته است<sup>(۱)</sup>. در سال ۱۹۶۶، رنه ایتامبل<sup>۳</sup> نظر کاملاً متفاوتی ابراز می‌دارد:

فرض کنید زمان زندگی آگاهانه ما پنجاه سال است؛ در این صورت، ۱۸۲۶۲ روز در اختیار خواهید داشت. بعد از محاسبه زمان خواب، غذا، وظایف و لذایذ زندگی، و شغل و کار، تخمین بزنید برای خواندن شاهکارهای ادبی چقدر وقت برای شما باقی خواهد ماند، با این دیدگاه که می‌خواهید بفهمید ادبیات واقعاً چیست. من با سخاوت می‌گویم که می‌توانید روزی یک شاهکار ادبی از میان آنچه که به زبان خود شما یا سایر زبان‌هایی که بدان آشنایی دارید، بخوانید. شما می‌توانید این کتاب‌ها را به زبان اصلی یا ترجمه آن را بخوانید. خوب می‌دانید که نمی‌توانید کوه جادو<sup>۴</sup> و یا هزارویک شب<sup>۵</sup> را یک روزه بخوانید. البته من این را هم در نظر می‌گیرم که اگر خوش‌شانس و خیلی با اشتیاق باشید، می‌توانید یک روزه هوژوکی<sup>۶</sup>، داستان عشق

1. Louis de Bonald

2. grand siècle

3. René Etiemble

4. *The Magic Mountain*

نام رمانی از تامس مان که اولین بار در سال ۱۹۲۴ منتشر شد. این رمان از آثار معروف ادبیات آلمانی است. (مترجم)

5. *The Arabian Nights*

6. *Hojoki*

این رمان کوتاه که در زبان انگلیسی به حکایت کلبه من نیز ترجمه شده، اثری است از کامونو چومی که در سال ۱۲۱۲ نوشته شده و توصیف بلایایی است که بر سر مردم کیوتو بر اثر زلزله، قحطسالی و آتش‌سوزی آمده است. (مترجم)

کولی<sup>۱</sup>، مینکیوس<sup>۲</sup> و اندر باب روحیه فتح<sup>۳</sup> اثر بنیامین کنستانت<sup>۴</sup> را بخوانید. خوب! این چند روزی به شما فرصت خواهد داد تا دن آرام<sup>۵</sup> شولوخف<sup>۶</sup> را بخوانید. ارتباط ۱۸۲۶۲ عنوان در مقایسه با تعداد کتاب‌هایی که وجود دارد، چیست؟ هیچ - چه مصیبتی! (۱۲)

از دیدگاه پژوهشگر ادبیات تطبیقی فرانسوی، حداقل دو هزار از تقریباً بیست هزار اثر باید به آثار کلاسیک قرن هفدهم اختصاص یابد. تخمین بونال ده بار کمتر از اتیامبل است که، به هر حال، متوجه این نکته است که پیشنهاد او نه تنها غیرواقعی است، بلکه این حقیقت را نیز در نظر نگرفته است که هر بسیار کتاب‌خوانده‌ای<sup>۷</sup> لزوماً نمونه مجسم عقل و خرد نیست.

کتاب‌های کتابخانه یک ادیب، یا یک عالم، به همان سرنوشت مبلمان خانه‌اش دچار می‌شوند: صندلی‌های کهنه ابتدا از سالن پذیرایی به اتاق نشیمن و از آنجا به اتاق زیر شیروانی منتقل می‌شوند. خاصیت پالایشی زمان، پژوهشگر ادبیات تطبیقی را از سوءهاضمه روشنفکرانه مصون می‌دارد. هابز<sup>۸</sup> در مورد خوانندگان همه‌چیزخوان<sup>۹</sup> بسیار شکاک بود. یک بار گفت: «اگر من مثل آنها این همه کتاب خوانده بودم، به اندازه آنها نادان بودم». این نکته ظریف، ترجمه جدید یک ضرب‌المثل قدیمی است: «بسیار خوانی و خرد مترادف نیستند»<sup>۱۰</sup> (۱۳)

بیان کنایه‌آمیز اتیامبل یادآور این نکته است که نوعی دایره‌المعارف‌گرایی<sup>۱۱</sup> ضروری است. ادبیات جهان، ماجرای نیست که صرف ذوق و اشتیاق برای رسیدن به آن کافی

1. *Romancero gitano*

2. *Menexenus* نام شخصیتی در کتابی به همین نام، اثر افلاطون (مترجم)

3. *On the Spirit of Conquest*

بنیامین کنستانت (۱۷۶۷-۱۸۳۰) از فعالان انقلاب فرانسه بود. وی این اثر را در سال ۱۸۱۴ در مخالفت با سیاست‌های ناپلئون نوشت.

4. Benjamin Constant

5. *Quiet Flows the Don*

6. Sholokhov

7. *Monstrum eruditionis*

8. Hobbes

9. omnivorous readers

10. *erudition ancilla sapientica*.

11. *encyclopedism*

باشد. جامع کل دانش ادبی جهانی شدن حقیقتاً امر نسنجیده‌ای است. چنین دانشی، به معرفت، Belesenheit - که از belesen به معنای «با مطالعه» مشتق شده است - و داوری نیاز دارد. صحت سنتز نهایی به نوع انتخاب و به حجم ریزه کاری‌هایی که توجه می‌شود، بستگی دارد. مسلماً داشتن اطلاعات کامل در تشکیل این سنتزها - که هدف هرگونه کنکاش در ادبیات جهان است - نقشی اساسی دارد. به هر حال، فهمیدن کل و تمام هدف نهایی است نه دانستن هر جزئیاتی.

امرسون می‌گوید:

عالم فاضل فردی است که تمامی توانایی‌های زمان خود، تمامی میراث‌های گذشته و تمامی امیدهای آینده را دارا است. او باید دانشگاه دانش‌ها باشد. (۱۴)

روش دستیابی به چنین آرمانی باید مکتشفانه<sup>۱</sup> باشد؛ یعنی دانش‌آموزان و معلمانی که از قبل در این زمینه دانشی دارند، به‌سوی پژوهش سوق داده شوند و بدین سان سهم خود را در فهم میراث فرهنگی<sup>۲</sup> مشترک ادا کنند.

«ادبیات جهان» به انسان کمک می‌کند تا با مشکل غیرقابل حلی کنار آید: آیا او باید قربانی تخصص انحصارگرایی نشاط‌زدایی شود که در تقابل با فرهنگ ناب قرار می‌گیرد، یا باید بر تخصص فایق آید؟ آیا باید جهان ادبی برای او کوچک‌تر و کوچک‌تر شود، یا برای گسترش آن قدم بردارد؟ راه‌حل شاید در سازگاری و همزیستی بین این دو موضع افراطی باشد.

فهم درست دانتته یا شکسپیر، سروانتس یا روسو آنگاه حاصل می‌شود که هم در متن ملی خود و هم بین‌المللی بررسی شوند؛ و بهترین متخصصان کسانی هستند که دانش عمومی دارند. این سخن در مورد ادبیات امریکای لاتین نیز قابل تعمیم است. این دوگانگی برای عالمی پیش می‌آید که تصور می‌کند صرف مطالعه آثار نویسندگان فرعی، ارزش یک عمر تلاش را دارد، حال آنکه در بهترین حالت به‌عنوان پیش‌متنی برای تمرین‌های عالمانه، موضوعاتی برای چاپ مقالات در مجلات حرفه‌ای، یا مانند

1. heuristic

2. cultural patrimony

طعمه‌ای برای کاندیداهای دورهٔ دکترا مناسب هستند. این موارد تخصص‌های گذرا و موقت‌اند؛ آنها نقش شاهد در تاریخ ادبیات را بازی می‌کنند ولی در شکل‌گیری تاریخ ادبیات نقشی ندارند. برعکس، یک نابغهٔ بزرگ ممکن است دلمشغولی همیشگی چندین متخصص باشد؛ چون برای درک او، همه باید با جغرافیای روشنفکرانهٔ جهان، و با شالوده‌های فرهنگی مشترک همهٔ ادبیات‌ها آشنا باشند. یک نابغهٔ بزرگ، استوانه‌ای انسجام‌بخش و بلورین است. اینجا دیگر در حوزهٔ ادبیات جهان نیستیم؛ بلکه اینک ما در آستانهٔ ادبیات تطبیقی قرار گرفته‌ایم.

### پی‌نوشت‌ها

۱. پس از پایان قرن هجدهم، معدود نویسندگان آلمانی به مطالعات شرق‌شناسی علاقه نشان دادند. به‌عنوان مثال، در سال ۱۸۰۸، فریدریک شیلگل (Friedrich Schlegel) کتابش را با عنوان *Über die Sprache und Weisheit der Inder* منتشر کرد. قبل از آن، هردر (Herder) *Ideen zur Philosophie der Geschichte der Menschheit* (1784-1791) ذهن دنیای زمان خود را کشف کند. به هر حال، هردر نیز یکی از کسانی است که مفهوم «نبوغ خاص» (Volksgeist) را به کار برد و جزو افرادی محسوب می‌شود که در ارتقای ناسیونالیسم آلمانی کوشید. رجوع کنید به:

Edgar B. Schick, *Metaphorical Organicism in Herder's Early Works: A Study of the Relation of Herder's Literary Idiom and his World View* (The Hague, 1970);

9

Robert S. Mayo, *Herder and the Beginnings of Comparative Literature* (Chapel Hill, 1969). The case of Hegel, "Hegel in Comparative Literature", has been studied in a special issue, ed. Frederick Weiss, of *Review of National Literatures* 1 (1970).

## مفهوم ادبیات جهان ۴۵

به جز آلمان، جریان‌هایی در سایر ادبیات اروپا، به خصوص در مکتب رمانتیسیسم انگلستان، به چشم می‌خورد. حتی لامارتین – که کمترین صیغه جهانی نویسندگان قرن نوزدهم فرانسه را دارد – در برخی از اشعارش، مثل "Ressouvenir du Lac Lemman"، تحت تأثیر جهان‌وطنی است.

Geneva is said to be the European Palmyra:

Elle voit en ses murs L'Ibère et le Germain

Echanger la pensee en se donnant la main.

۲. در بسیاری از کشورهای دیگر در مورد ادبیات جهان و تاریخ آن مطالعاتی صورت گرفته است.

Richard Green Moulton, *World Literature and Its Place in General Culture* (New York, 1911); Fritz Strich, *Goethe und die Weltliteratur* (Bern, 1946), esp. pp. 393-400, trans. C. A. M. Sym, *Goethe and World Literature* (London, 1949); Luigi Foscolo Benedetto, "La letteratura mondiale", in *Uomini e tempi; Pagine varie di critica e storia* (Milan and Naples, 1953), pp. 3-20; Helmut Bender and Ulrich Melzer, "Zur Geschichte des Begriffes Weltliteratur", *Saeculum* 9 (1958): 113-123; Haskell M. Block, ed., *The Teaching of World Literature* (Chapel Hill, 1960); René Etiemble, "Faut-il réviser la notion de Weltliteratur?" in *Proceedings of the Fourth Congress of International Comparative Literature Association*, ed. François Jost, 2 vols. (The Hague, 1966), 1: 14-26; Hans Joachim Schrimpf, *Goethes Begriff der Weltliteratur: Essay* (Stuttgart, 1968); Arpaád Berczik, "Die ersten ungarischen Verkünder der Weltliteratur und der Vergleichen den Literaturwissenschaft: *Zagadnienia Rodzajoów Literackich* [The problems of literary genres] 11, No. 2 (1969):

155-173; I. Neupokoeva, "The Comparative Aspects of Literature in *The History of World Literature*" in *Proceedings of the Fifth Congress of the International Comparative Literature Association*, ed. Nikola Banašević (Amsterdam, 1969), pp. 37-43.

3. "La storia particolare delle nazioni sta per finire, la storia europea sta per incominciare". Mazzini adds: "All'Italia non è concesso di starsi isolata in mezzo al moto comune." (Italy cannot stay isolated in the midst of this general movement.), *Opere*, ed. Luigi Salvaterelli, 3 vols. (Milan and Rome, 1939), 2: 118.

4. "Ich sehe mich daher gerne bei fremden Nationen um und rate jedem, es auch seinerseits zu tun. Nationalliteratur will jetzt nicht viel sagen, die Epoche der Weltliteratur ist an der Zeit, und jede muss jetzt dazu wirken, diese Epoche zu beschleunigen" (*Gespräche mit Eckermann*, ed. Ernst Merian - Genast, 2 vols. [Basel, 1943], 1:214). Parts 1 and 2 first published in 1836 and Part 3 in 1848.

۵. این بدان معنا است که از دیدگاه گوته، عناوین دروسی مانند «شاهکارهای ادبیات جهان» - که در بسیاری از دانشگاه‌های امریکایی ارائه می‌شود - قدری توضیح واضح‌تر است. ادبیات جهان - که همان ادبیات ارزشمند است - لزوماً شاهکارهای ادبیات جهان را دربر می‌گیرد.

6. "Es ist aber sehr artig, dass wir jetzt, bei dem engen Verkehr zwischen Franzosen, Engländern und Deutschen, in den Fall kommen, uns einander zu korrigieren. Das ist der grosse Nutzen, der bei einer Weltliteratur herauskommt und der sich immer wieder zeigen wird" (July 15, 1827, *Gespräche*, 1: 245).

گوته مفهوم جهان‌وطنی فرهنگی خود را در عبارات دیگری توضیح می‌دهد؛ مثلاً در مجموعه جملات

قصار خود با عنوان *Sprüche* می‌آورد:

“Es gibt keine patriotische Kunst und keine patriotische Wissenschaft. Beide gehören wie alles hohe Gute der ganzen Welt an und können nur durch allgemeine freie Wechselwirkung aller zugleich Lebenden in steter Rücksicht auf das, was uns vom Vergangenen übrig und bekannt ist, gefördert werden.”

(هیچ هنر ملی یا علم ملی وجود ندارد. هر دو به خیر متعالی تمامی جهان تعلق دارد و فقط با تعاملی عمومی و آزدانه بین تمامی انسان‌های یک دوره و با توجه به میراث گذشته و شناخت ما از آن توسعه خواهد یافت.)

(*Goethes Werke in sechs Bänden* [Leipzig, 1940], 6: 492).

۷. عبارات بسیار دیگری در آثار گوته صراحتاً به تطبیق‌گرایی اشاره دارد؛ برای مثال، نگاه کنید به جملاتی در *Gespräche Eckermann*. در سوم دسامبر ۱۸۲۴، گوته دوستانش را به خواندن ادبیات انگلیسی ترغیب می‌کند و می‌گوید که بخش اعظمی از ادبیات آلمان از ادبیات انگلیس حاصل شده است و می‌افزاید:

“Unsere Romane, unsere Trauerspiele, woher haben wir sie denn als vom Goldsmith, Fielding und Shakespeare?” (*Gespräche*, 1: 120).

در اینجا به نظر می‌رسد گوته برای پایان‌نامه‌های دانشجویان ادبیات تطبیقی موضوع پیشنهاد می‌دهد.

8. *Journal d'André Gide* (Paris, 1948), p. 814. Gide adds: “Je crois que Renard ne se peignait pas mains fermé qu'il n'était en réalite.”

(فکر نمی‌کنم رنار خودش را انحصارگرایانه‌تر از آنچه که واقعاً بود، جلوه می‌دهد.)

9. These tendencies can be studied in René Weisk, *A History of Modern Criticism*, 5 vols. (New Haven and London, 1965), esp. vols. 2 and 3.

10. Quoted by André Gide in “Dostoievski: d'après sa correspondance”

(1908), in *Gide's Oeuvres complètes*, 5 vols., ed. Martin-Chauffier (Paris, 1933), 5: 65.

11. "Sur la multiplicité des livres" in *Oeuvres complètes de M. de Bonald*, ed. Abbé Migne, 3 vols. (Paris, 1859), 3: 1125.
12. "Faut-il reviser la notion de *Weltliteratur*" (*Proceedings of the Fourth Congress*, ed. Jost, 1: 14).

۱۳. نظر آرمانی اتیامبل در شخصی همچون آبرت فون هالر (Albrecht von Haller) تجلی می‌یابد. فضلا و پژوهشگران می‌دانند که تعداد کتاب‌هایی که وی می‌خواند، خیلی بیشتر از آنهایی بود که مرور می‌کرد: تنها از سال ۱۷۳۷ تا ۱۷۷۷ تعداد ۱۲۰۰ اثر ادبی کشورهای اروپایی را در *Göttingische Anzeigen* بررسی کرد. رجوع کنید به:

François Jost, *Essais de littérature comparée*, vol. 1, *Helvetica* (Fribourg, 1964), pp. 143-146.

14. "The American Scholar" in *Nature, Addresses, and Lectures, and Letters in Social Aims* (Boston and New York, 1929), p. 113.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی